

## فهرست

دیباجه ..... ۱۱

### فصل اول: روزنه‌ای به سوی آفتاب

شناسه‌ی آفتاب ..... ۱۴

زادروز آفتاب ..... ۱۵

مراسم نام‌گذاری ..... ۱۵

کنیه و لقب‌ها ..... ۱۶

مادر ..... ۱۶

خاستگاه تربیتی ..... ۱۷

کودکی و نوجوانی ..... ۱۸

شهادت پدر ..... ۱۹

نص بر امامت ..... ۲۰

همسر، فرزندان و نوادگان ..... ۲۳

### فصل دوم: ویژگی‌های اخلاقی

۱. عبادت ..... ۲۷

۲. ساده‌زیستی ..... ۲۸

۲۸	۳. دانش
۳۰	۴. آگاهی از اسرار
۳۲	۵. سخنوری
۳۴	۶. مهربانی
۳۴	۷. احترام به اهل دانش
۳۶	۸. بخشش
۳۷	۹. سخت کوشی
۳۸	۱۰. بردباری
۳۹	۱۱. شکوه و هیبت
<b>فصل سوم: مبارزات فرهنگی امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۴۵	۱. مبارزه‌ی فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی
۵۲	۲. تحریر رساله‌ی کلامی
۵۳	۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی
۵۶	۴. رفع شبهه‌های دینی
۵۹	۵. مبارزه با خرافه‌پرستی و خرافاتی‌گرایی
۶۰	۶. پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون
۶۳	۷. تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی
۶۷	۸. تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ اصیل اسلامی
۷۶	۹. بسترسازی فرهنگ انتظار
<b>فصل چهارم: مبارزات سیاسی امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۸۴	چهره و عملکرد حکمرانان معاصر
۸۶	اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر امام <small>علیه السلام</small>
۸۶	۱. اوضاع داخلی دولت عباسی
۸۹	۲. فساد، خوش‌گذرانی و ول‌خرجی‌های دربار
۹۰	۳. شکل‌گیری جنبش‌ها و مخالفت با حکومت
۹۳	۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشت
۹۶	پیدایش و گسترش نهضت علویان
۹۷	۱. قیام محمد بن قاسم
۹۸	۲. قیام یحیی بن عمرو
۹۹	۳. قیام حسن بن زید
۱۰۰	۴. قیام حسین بن محمد
۱۰۰	۵. قیام اسماعیل بن یوسف
۱۰۱	دلایل ناکامی نهضت علویان
۱۰۱	۱. سرکوب‌گری شدید عباسیان
۱۰۲	۲. نبود همه‌جانبه‌نگری
۱۰۳	۳. کمبود نیروهای انقلابی
۱۰۳	۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی
۱۰۴	موضع‌گیری امام هادی <small>علیه السلام</small> در برابر نهضت علویان
۱۰۴	عوامل قیام نکردن امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۰۴	۱. فراهم نبودن شرایط
۱۰۵	۲. حفظ مصالح کلی و درازمدت جامعه اسلامی
۱۰۶	۳. تلاش برای پی‌ریزی جامعه بیدار
۱۰۶	مبارزات سیاسی و اجتماعی امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۰۷	۱. زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت
۱۰۸	۲. مبارزه با فقیهان درباری
۱۰۹	۳. نفوذ عاطفی بر برخی درباریان

۲۸	۳. دانش
۳۰	۴. آگاهی از اسرار
۳۲	۵. سخنوری
۳۴	۶. مهربانی
۳۴	۷. احترام به اهل دانش
۳۶	۸. بخشش
۳۷	۹. سخت کوشی
۳۸	۱۰. بردباری
۳۹	۱۱. شکوه و هیبت
<b>فصل سوم: مبارزات فرهنگی امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۴۵	۱. مبارزه‌ی فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی
۵۲	۲. تحریر رساله‌ی کلامی
۵۳	۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی
۵۶	۴. رفع شبهه‌های دینی
۵۹	۵. مبارزه با خرافه‌پرستی و خرافاتی‌گرایی
۶۰	۶. پاسخ‌گویی به مسائل گوناگون
۶۳	۷. تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی
۶۷	۸. تبیین جایگاه امامت و نشر فرهنگ اصیل اسلامی
۷۶	۹. بسترسازی فرهنگ انتظار
<b>فصل چهارم: مبارزات سیاسی امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۸۴	چهره و عملکرد حکمرانان معاصر
۸۶	اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر امام <small>علیه السلام</small>
۸۶	۱. اوضاع داخلی دولت عباسی

۱۳۶	۳. دوستی واقعی
۱۳۶	۴. جایگاه حایر حسینی <small>علیه السلام</small>
۱۳۷	۵. پی آمد بی اعتنایی به مکر خدا
۱۳۷	۶. شکرگزاری راستین
۱۳۷	۷. انسان پست
۱۳۷	۸. بازار دنیا
۱۳۷	۹. پی آمد زشتی ها
۱۳۷	۱۰. سرانجام چاپلوسی
۱۳۸	۱۱. بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی
۱۳۸	۱۲. توقع بی جا
۱۳۸	۱۳. برداشت نیکو از نعمت ها
۱۳۸	۱۴. خشم به زیردستان
۱۳۸	۱۵. عاقبت نارضایتی والدین
۱۳۸	۱۷. همراهان دنیا و آخرت
۱۳۸	۱۸. تمسخر
۱۳۹	۱۹. ناگزیری از مرگ
۱۳۹	۲۰. عزم و اراده
۱۳۹	۲۱. ظهور مقدرات
۱۳۹	۲۲. خودخواهی
۱۳۹	۲۳. بی ثمر بودن جدال
۱۳۹	۲۴. نتیجه‌ی صله رحم
۱۴۰	۲۵. پی آمد فقر و تنگدستی
۱۴۰	۲۶. پارسایی راستین

۱۱۱	۴. تقویت پایگاه‌های مردمی
<b>فصل پنجم: تبعید امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۱۱۴	عباسیان و چالش‌های فرا روی
۱۱۵	تبعید امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	واکنش مردم
۱۱۷	رخدادهای بین راه
۱۲۰	ورود امام هادی <small>علیه السلام</small> به سامرا
۱۲۱	تبعیدگاه نظامی
۱۲۲	کابوس‌های متوکل
۱۲۲	توطئه نافر جام
۱۲۴	قتل متوکل، پایانی کوتاه بر توطئه‌ها
<b>فصل ششم: شهادت امام هادی <small>علیه السلام</small></b>	
۱۲۸	آرامشی زودگذر
۱۲۹	جنایت دیوانه‌وار عباسیان
۱۲۹	پرواز به سوی دوست
۱۳۰	بازتاب خبر شهادت امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۳۰	مراسم تشییع و خاک سپاری
۱۳۱	حرم مطهر امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۳۳	زیارت‌نامه امام هادی <small>علیه السلام</small>
<b>فصل هفتم: گلبرگی از آفتاب</b>	
۱۳۶	گزیده‌ای از سخنان، سیره و کرامات
۱۳۶	۱. جایگاه اطاعت از خدا
۱۳۶	۲. انتقادپذیری

سیره.....	۱۴۰
دوری از هم‌نشین بد.....	۱۴۰
خیرخواهی.....	۱۴۱
پاداش بردباری.....	۱۴۱
برادری و کسب حلال.....	۱۴۲
حقیقت مرگ.....	۱۴۳
کرامات.....	۱۴۳
لشکر حق.....	۱۴۳
زینب کذابه.....	۱۴۴
پیش‌گویی.....	۱۴۶
پرسش.....	۱۴۸
کتاب‌نامه.....	۱۵۱

### دیباچه

پس از ظهور اسلام در سرزمین حجاز، چالش‌های فراوانی در مسیر رشد و توسعه‌ی این مکتب وجود داشت. البته پس از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ، نخستین و شاید بزرگ‌ترین آسیب متوجه این دین گردید و آن، اختلافات و کشمکش‌های بسیاری بود که بر سر حاکمیت رخ داد و در نتیجه، حوادث ناگواری را به بار آورد. بدعت‌ها و انحرافات عقیدتی زیادی نیز در این مسیر پدیدار شد که هر یک، به گونه‌ای دامن‌گیر جامعه‌ی مسلمانان گردید. با روی کار آمدن دولت عباسیان، و گسترش ترجمه و تدوین کتاب‌های غیر اسلامی، سیر جدیدی در پیدایش مکتب‌های عقیدتی مختلف در جهان اسلام آغاز شد و گونه‌ای دگراندیشی در میان اندیشمندان اسلامی پدید آمد که پی‌آمدهای آن در نشست‌های علمی آن دوران بازتاب یافته است. البته این دگراندیشی نوین، در حمایت‌های دربار، به‌ویژه مأمون ریشه داشت.

در این میان، هوشیاری امامان معصوم علیهم‌السلام سده‌ی پایدار در برابر این توطئه‌ها به‌شمار می‌رفت. دوران زندگانی و امامت امام هادی علیه‌السلام نیز خالی از این سیاست بازی‌ها نبود و بر سنگینی مسؤولیت و رسالت امام،

به عنوان برترین مرجع پاسخ‌گویی به شبهه‌ها و کج‌اندیشی‌ها و برجسته‌ترین جایگاه در رهبری شیعه می‌افزود. خفقان شدید و فشار بیش از حد دستگاه حاکم بر امام و شیعیان، این سنگینی را دوچندان می‌کرد؛ به گونه‌ای که امام، خود و هوادارانش را به درپیش گرفتن سیاست پنهان‌کاری در مراودات اجتماعی ملزم می‌ساخت. کینه‌توزی بیش از حد عباسیان با خاندان پیامبر اکرم ﷺ سبب شد عرصه هر روز بر آنان تنگ‌تر شود و با تبعید و تحت‌مراقبت قرار دادن امام، تشنگان زلال دانش و بینش او را از دریای بی‌کران وجودش دور نگاه دارند. بنابراین، دوران سی و سه ساله‌ی امامت امام هادی علیه‌السلام شاهد تلاش‌های گسترده و مبارزات خستگی‌ناپذیر ایشان در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. مجموعه حاضر، رهاوردی با نگاهی تحلیلی به رویدادهای مهم زندگانی امام هادی علیه‌السلام است که ابتدا به رخداد‌های آغازین زندگانی و بیان ویژگی‌های برجسته‌ی اخلاقی ایشان، در پیچه‌ای گشوده است. سپس با بررسی شرایط فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن روزگار و مبارزات فرهنگی و سیاسی امام، فضای فرهنگی و سیاسی دوران امامت ایشان را ترسیم و با تحلیل جریان تبعید و شهادت امام و پی‌آمدهای آن، برگ‌هایی از کتاب زندگانی پر خیر و برکت ایشان را مرور کرده است. گلبهرگی از سخنان و حکایات آموزنده و کرامت‌های امام نیز پیش‌کش مخاطبان شده است. امید که درخور توجه حضرت ولی‌عصر - ارواحنا فداه - قرار گیرد.

بمَنِّه و کرمه

ابوالفضل هادی منش - قم المقدسه

رمضان المبارک ۱۴۳۴ قمری

hadimanesh1@gmail.com

## فصل اول

### روزنه‌ای به سوی آفتاب

## زادروز آفتاب

نخل‌ها آغوش گشوده بودند، شب آرام بود و ماه تماشا می‌کرد و دهکده صریا<sup>۱</sup> که موسی بن جعفر علیه السلام سنگ بنای آن را گذاشته بود، گام‌های پرطنین زمان را می‌شمرد. ستاره‌ها، خیره خیره، چشم به خانه‌ای گلین با پنجره‌های کوچک دوخته و گوش سپرده بودند تا با نخستین گریه‌ی شادی بخش مولودی خجسته، دل‌شاد شوند و خوشه خوشه، ایمان به پای او بریزند. رایحه دل‌نواز ملکوت، خانه را در آغوش فشرد. «علی» دیگری، پای به دنیا گذاشت و «محمد»ی دیگر، او را در آغوش گرفت. آن شب، نیمه‌ی ذی‌حجه‌ی سال ۲۱۲ ه.ق بود.<sup>۲</sup>

## مراسم نام‌گذاری

از سنت‌های زیبای اسلامی هنگام تولد کودک، گزینش نامی نیکو، عقیقه کردن برای او، تراشیدن موی سر نوزاد و صدقه دادن هم‌وزن آن با طلا یا نقره، دعا و خواستن خیر و برکت و سعادت برای اوست. امام جواد علیه السلام نیز چنین کرد: نام فرزند خود را به نشانه‌ی علاقه‌مندی به جدّ بزرگوارش و به پاس احترام به جایگاه او، علی نهاد. او چهارمین فرد از پیشوایان عصمت و طهارت بود که به این نام آراسته گردید. آنان به پاس علاقه و احترام نسبت به این نام و برای مبارزه با دشمنان دین ستیز این نام، فرزندان پسر خود را علی و دختران خود را فاطمه علیها السلام می‌نامیدند و خود نیز بر این موضوع اذعان می‌داشتند که

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، *مناقب آل ابی طالب*، بیروت، دارالاضواء، ج ۴، ص ۳۸۲. در *بحارالانوار*، ج ۵۰، ص ۱۹۷، «بصریا» خوانده شده است.  
۲. همان.

## شناسه‌ی آفتاب

نام: علی

کنیه: ابوالحسن

لقب‌های معروف: نقی، هادی، امین، عسکری

نام پدر و مادر: امام جواد علیه السلام و سمانه‌ی مغربیه علیها السلام

زمان و مکان ولادت: پانزدهم ذیحجه سال ۲۱۲ ه.ق - مدینه، دهکده‌ی صریا

زمان و مکان شهادت: سوم رجب سال ۲۵۴ ه.ق، سامرا

مدت امامت: ۳۳ سال

مرقد شریف: سامرا

طاغوت‌های معاصر:

۱. معتصم (۲۱۷-۲۲۷ ه.ق)

۲. واثق (۲۲۷-۲۳۲ ه.ق)

۳. متوکل (۲۳۲-۲۴۸ ه.ق)

۴. منتصر (شش ماه)

۵. مستعین (۲۴۸-۲۵۲ ه.ق)

۶. معتز (۲۵۲-۲۵۵ ه.ق)

«اگر خدا به آنان هزار فرزند دهد، نام همه‌ی آنها را علی خواهند گذاشت».<sup>۱</sup>

### کنیه و لقب‌ها

کنیه‌اش، ابوالحسن<sup>۲</sup> بود و آراسته بر لقب‌های: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب، متوکل، عسکری<sup>۳</sup> و نظامی: (به سبب اقامت امام در محیط نظامی تبعید). لقب‌های برانزده‌ی دیگری چون، ناصح، موثق، شهید، وفی، خالص نیز در برخی اسناد برای ایشان ذکر شده است که هریک به گونه‌ای گویای جایگاه بلند شخصیت ایشان است.

### مادر

سمانه‌ی مغریه، بانوی ارجمندی بود که شایستگی همسری جوادالائمه<sup>علیه السلام</sup> و افتخار مادری امام هادی<sup>علیه السلام</sup> را یافت. او زنی متمایز از دیگران بود و با ازدواج با امام جواد<sup>علیه السلام</sup> و قرار گرفتن در معرض جاذبه‌های درخشان امامت، تا آنجا درخشید که امام هادی<sup>علیه السلام</sup> درباره‌ی او فرمود:

مادرم، دانای جایگاه من و اهل بهشت است. او چنان است که شیطان از او می‌گریزد و فریب حيله‌گران دنیاپرست در او کارگر نیست. خدا پاسدار و نگهبان اوست و او در شمار مادران راستگو و درست‌کردار است.<sup>۴</sup>

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، چاپ دوم، ج ۴۴، ص ۲۱۲. دلیل نام‌گذاری علی در اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup>.  
۲. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۰۱. همان.  
۳. همان.  
۴. محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل‌الامامة، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ه.ق، ص ۲۱۶؛ ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، اثبات‌الوصیة، برگردان: محمد جواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ه.ش، ص ۴۲۸.

### خاستگاه تربیتی

امام هادی<sup>علیه السلام</sup> در محیط علم، ادب، اخلاق و پرهیزگاری پرورش یافت؛ در خانه و در دامان پیشوایی بزرگ و مادری پاکدامن و مهرورز در محیطی که هر روز شاهد تلاش خستگی‌ناپذیر پدر مهربانش برای نجات بشریت از تاریکی نادانی و مبارزه با محدودیت‌ها، دین‌زدایی‌ها و فتنه‌گری‌های حاکمان جامعه آن روز بود.

او از همان اوان کودکی با چهره‌ی واقعی دستگاه حاکم آشنا شد و خط‌مشی سیاسی آنان را شناسایی کرد. ترفندهای ضد دینی و سیاست‌بازی‌های دغل‌کارانه‌ی آنان را شناخت و خود را برای مبارزه‌ی گویا و شفاف و روشنگرانه آماده ساخت.

این پرورش صحیح و ظلم‌ستیزانه، آتشی از قهر و دشمنی با زورگویان و زرپرستان در دل او برافروخت؛ تا آنجا که وقتی پدرش، امام جواد<sup>علیه السلام</sup>، از مدینه به عراق فراخوانده شد، وی را در دامان مهرگستر خود نشانید و فرمود: «پسرم! دوست داری از عراق چه برایت سوغات بیاورم؟» او که انگیزه‌ی دشمن را از فراخوانی پدرش به عراق دریافته بود، با بغضی سنگین در گلو و دندان‌هایی به هم فشرد از خشم گفت: «شمشیری خفت‌ناپذیر بسان پاره‌های آتش؟!» امام به فرزند دیگرش، موسی، رو کرد و از او پرسید: «فرزندم! تواز سوغات عراق چه دوست داری؟» موسی پاسخ داد: «فرش اتاق!» امام دست نوازش بر سر جانشین خود که شش یا هفت سال بیش تر نداشت، کشید و در تحسین پیشوای پسین امت فرمود: «ابوالحسن میراث‌دار و شبیه من است و [اخلاق] موسی به مادرش رفته است».<sup>۱</sup>

۱. ابن‌عصفور البحرانی، وفیات‌الائمة، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۲، چاپ اول، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳.

## کودکی و نوجوانی

او نیز کودکی بود در میان دیگر کودکان، با این تفاوت که دریایی از دانش و بینش درون سینه داشت. خانه‌اش در مدینه بود؛ شهری که مهد پرورش نیکان و زادگاه پیشوایان بود. مدینه شهری بود بلندآوازه و هر از چندگاهی در خود کودکی را می‌یافت که از اثر پرورش در خانه‌ی وحی و طهارت، شگفتی همگان را برمی‌انگیخت. امام هادی علیه السلام نیز از آن دسته بود.

همان‌گونه که خداوند علم و حکمت را در کودکی به برخی از پیامبران خود ارزانی داشته بود، او نیز از این موهبت یزدانی برخوردار بود. کودک بود، ولی در شمار بزرگان دودمان هاشم؛ خُرد بود، ولی خردمند و دانشمند شهر، فرزند بود، ولی پدر دانش و بینش و این همه را از پدری بزرگ چون محمدبن علی علیه السلام به میراث داشت. داستان او و آموزگار تحمیلی‌اش از سوی دستگاه حاکم، سند خوبی بر این گفته است. معتصم عباسی برای مردم فریبی و به نمایش گذاشتن خیرخواهی خود و کم‌ارج ساختن جایگاه علمی امامان، آموزگاری ناصبی و با گرایشی مخالف اهل بیت علیهم السلام برای امام هادی علیه السلام می‌فرستد. جنیدی ناصبی، آموزگار کودکی شش ساله می‌شود و آموزش خود را آغاز می‌کند. پس از زمانی، از وضعیت درسی کودک می‌پرسند.

جنیدی زبردست که تحت تأثیر دانایی کودک قرار گرفته بود، از شیوه پرسش می‌آشوبد و می‌گوید: «کودک؟! کدام کودک؟! بگو پیر خرد! به خدا سوگندتان می‌دهم آیا در این شهر بزرگ دانشمندتر و ادیب‌تر از او سراغ دارید؟» با لحنی آمیخته به احترام، در حالی که کم‌ترین گرایشی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، می‌گوید:

«به خدا، هر جا که من با تکیه بر پشتوانه‌ی ادبی‌ام به نکته‌ای اشاره

می‌کنم که به گمانم فقط خودم به آن دست یافته‌ام و روزنه‌ای را آشکار می‌سازم، او دروازه‌هایی از آن را به رویم می‌گشاید که حیرت‌زده می‌شوم و من از او می‌آموزم. مردم می‌انگارند من آموزگار او هستم، اما به خدا قسم، او آموزگار من است و من دانش‌آموز اویم!<sup>۱</sup> او بهترین آفریدگان و دانشمندترین مردم است.<sup>۲</sup> گاهی برای آموزش و آزمایش، پیش از ورودش به اتاق درس از او می‌خواهم که سوره‌ای از قرآن را بخواند. می‌پرسد: کدام سوره؟ من سوره‌ای طولانی را نام می‌برم. او چنان با قرائتی درست و صوتی دلنوازتر از داود علیه السلام برایم می‌خواند و تأویل و تفسیر آیات را چنان به زیبایی می‌گوید که شگفتی وجودم را درهم می‌پیچد. سبحان الله! در میان این دیوارهای بلند و سیاه مدینه او این همه دانش را از کجا گرد آورده است؟!»

این دانش ژرف و بینش شگرف، هم نقشه‌ی مکارانه‌ی معتصم را نقشی لرزان، بر آب می‌سازد و هم آموزگار ناصبی را به دوستداری از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل می‌کند.<sup>۳</sup>

## شهادت پدر

شهادت پدر، جگر سوزترین رویداد زندگانی امام هادی علیه السلام است. هنگامی که مردم با معتصم که تازه به خلافت رسیده بود، بیعت کردند، معتصم برای گرفتن بیعت، جوادالائمه علیه السلام را به بغداد فراخواند. او به عبدالملک زینات، والی مدینه نوشت که امام را همراه ام الفضل، دختر مأمون که همسر امام بود، به بغداد بفرستد. او به محض ورود امام به بغداد، در

۱. باقر شریف قرشی، *حياة الامام علی الهادی*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ه.ق، چاپ اول، ص ۲۳.

۲. علی محمد علی دخیل، *اثمتنا*، بیروت، دار مکتبه الامام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۲ ه.ق، چاپ ششم، ج ۲،

ص ۲۵۲. ۳. امام الهادی علیه السلام، ص ۲۳.



عملی فریب کارانه، از ایشان تمجید بسیار می کند و آن گاه، شربتی مسموم برای ام الفضل می فرستد تا امام را مسموم سازد. امام، نخست از خوردن آن خودداری می کند و پس از اجبار به نوشیدن آن، جام شهادت را سر می کشد.<sup>۱</sup> شخصی که همواره همراه امام بود، می گوید:

«امام جواد در بغداد به سر می برد. من در مدینه نزد علی النقی علیه السلام نشسته بودم. او که در آن زمان کودک بود، کتابی را باز کرده بود و می خواند که ناگهان دیدم، رنگش تغییر کرد و برآشفتم. برخاست و داخل خانه شان دوید که هم زمان، صدای گریه و شیون از خانه ی آنها برخاست. پس از چند لحظه بیرون آمد. من با تعجب علت آن را پرسیدم، فرمود: هم اکنون پدر بزرگوارم از دنیا رفت. دوباره پرسیدم: از کجا می دانید؟ فرمود: در من حالتی ایجاد شد که تا کنون با آن بیگانه بودم و آن نور امامت بود که بر من تابیده شد و دریافتم که پدرم از دنیا رفته و امامت به من منتقل شده است».<sup>۲</sup>

او در این روز، هشت سال بیش تر نداشت.<sup>۳</sup>

## نص بر امامت

امام جواد علیه السلام در دوران زندگانی پربرکت خود بر تبیین مسأله ی جانشینی خویش اهتمام فراوان داشت. از این رو، نصوص بسیاری بر امامت علی النقی علیه السلام پس از ایشان در کتاب های تاریخی آمده است. در واپسین سفری که امام جواد علیه السلام به بغداد می رفت، اسماعیل بن مهران از ایشان می پرسد: «فدایت شوم! از اندیشه جان شما بیمناکم، امام پس از شما کیست؟» امام با تبسمی ملیح بر چهره فرمود: «در سنت الهی شک و گمان راه ندارد».

هنگامی که امام به بغداد رفت، او دوباره این پرسش را تکرار می کند؛ زیرا اشخاص دیگری نیز مانند زید بن موسی بن جعفر و موسی بن جواد مبرقع بودند که گمان گرایش مردم به سوی آنها می رفت. گرچه موسی احترام خاصی به برادر خود، هادی علیه السلام گذاشته و از سوی دیگر، امامت خود را رد کرده بود، ولی به هر حال شیعیان می خواستند. از سوی امام عصر خویش، نصی بر این مسأله داشته باشند و به وظیفه ی خود آگاهانه عمل کنند. به همین سبب امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: «جانشینی پس از من، از آن فرزندانم علی است».<sup>۱</sup>

خیرانی به نقل از پدرش می گوید: «من ملازم و گماشته ی خانه ی امام جواد علیه السلام بودم و احمد بن محمد بن عیسی اشعری، هر شب می آمد تا وضعیت بیماری امام را بداند. هرگاه فرستاده امام که میان آن حضرت و خیرانی پیغام می آورد و می برد، پیش خیرانی می آمد، احمد بن محمد برمی خاست و می رفت و آن فرستاده با خیرانی خلوت کرد».

او می گوید:

«شبی آن فرستاده بیرون آمد و احمد بن محمد برخاست و بیرون رفت و فرستاده با من خلوت کرد. احمد کمی قدم زد و برگشت و در جایی ایستاد که صدای ما را می شنید. فرستاده گفت: مولایت به تو سلام رسانید و فرمود: من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندانم علی علیه السلام منتقل خواهد شد. پس فرستاده رفت و احمد داخل شد. وقتی وارد شد، از من پرسید: او به تو چه می گفت؟ گفتم: خیر بود! احمد گفت: من صحبت های تان را شنیدم. سپس شنیده هایش را باز گفت. به او گفتم: کاری کردی که

خدا بر تو حرام کرده بود؛ زیرا از جاسوسی و تجسس منع فرموده است.<sup>۱</sup> حالا که شنیده‌ای پس بر این سخن گواه باش، شاید روزی به آن نیازمند شویم. مبدا تا زمانی که امام فرمود، آن را برای کسی بازگویی!

بامداد که شد، من عین دستور امام را در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر زدم و به ده تن از بزرگان و سرشناسان شیعه سپردم و به همگی آنان گفتم: اگر پیش از آن که من این کاغذها را از شما بخواهم، مرگم فرا رسید، شما آن را باز کنید و به نوشته‌های آن عمل کنید. وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، من از خانه خود بیرون رفتم تا آگاه شدم که بزرگان شیعه در خانه‌ی محمد بن فرج جمع شده و در امر امامت به گفت‌وگو پرداخته‌اند. محمد بن فرج، نامه‌ای برایم نوشت و مرا از آن گردهمایی آگاه ساخت. نوشته بود: اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، من همراه این گروه پیش‌تر می‌آمدم، ولی دوست دارم تو نزد ما بیایی. من نزد آنان رفتم و دیدم که مردم گرد آمده‌اند. من از امامت امام هادی علیه السلام به آنان گفتم، ولی آنان در گفته‌هایم تردید کردند. من به آن ده تن که کاغذها نزدشان بود و همگی در مجلس حضور داشتند، گفتم: کاغذهایی را که نزدتان به امانت گذاشته بودم، بیرون بیاورید؛ این، آن چیزی است که من بدان مأمور شده‌ام. برخی گفتند: ما دوست داشتیم که شخص دیگری نیز به این گفته‌های تو گواهی می‌داد و آن را تأیید می‌کرد. گفتم: خدا حاجت شما را نیز برآورد؛ این احمد بن محمد اشعری بر گفته‌های من گواه است، از او بپرسید. مردم از او پرسیدند، ولی او از گواهی دادن خودداری کرد. من او را به مباحله دعوت کردم، ولی او ترسید و اقرار کرد و گفت: آری من آن را شنیده‌ام، ولی می‌خواستم این افتخار نصیب یک عرب شده باشد، ولی اکنون که پای

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۲.

مباحله به میان آمده است، راهی برای پوشاندن حقیقت و کتمان راستی باقی نمانده است. سپس جریان را بازگو کرد و همگی مردمی که در آن مجلس حضور داشتند، به امامت علی علیه السلام معتقد شدند و از جا برخاستند.<sup>۱</sup>

### همسر، فرزندان و نوادگان

امام هادی علیه السلام نیز بسان پدر بزرگوار خود، با کنیزی از بانوان ارجمند و پرهیزگار زمان خود ازدواج کرد. او، حدیثه<sup>۲</sup> نام داشت و در پا کداملنی، شیوه‌ی بزرگ بانوان اسلام را برگزیده بود. ثمره این پیوند، چهار پسر و یک دختر بود به نام‌های: ابو محمد الحسن (امام عسکری علیه السلام)، حسین، محمد، جعفر و علی<sup>۳</sup>. حسین و برادرش، حسن علیه السلام را سبطین می‌خواندند و آن دو را به جدشان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تشبیه می‌کردند؛ چرا که نام پدران آنان نیز علی علیه السلام بود. حسین، بسیار تقوایی و در دستکار بود و همواره به امامت برادر خود اقرار داشت. او در بقعه‌ای که قبر عسکریین علیهم السلام در آن قرار دارد، مدفون است.<sup>۴</sup>

ابو جعفر محمد، فرزند بزرگ امام هادی علیه السلام بود. او نیز فردی پرهیزگار بود. برخی گمان می‌کردند که او پس از امام به جانشینی خواهد رسید، ولی پیش از شهادت پدر بدرود حیات گفت. روز درگذشت او، جمعی از بنی‌هاشم در خانه امام هادی علیه السلام بودند. جمعیت بسیاری از علویان، عباسیان و قریش و دیگر مردم مدینه حضور داشتند که امام حسن عسکری علیه السلام، با حالتی گریان وارد شد. امام هادی علیه السلام به او فرمود:

۱. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲۰، علی بن ابی‌الفتح اربلی، کشف الغمّة فی

معرفة الأئمة، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. محمد بن نعمان (مفید)، الارشاد، برگردان: هاشم رسول محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۲، ص ۴۲۰؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳. همان. ۴. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۷.

«فرزندم خدای را سپاس گو که امر خدا به تو روی آورده است [و تو جانشین من خواهی بود]». حاضران که او را نمی‌شناختند، پرسیدند: «مگر او کیست؟» گفتند: «او حسن بن علی علیه السلام است».<sup>۱</sup>

محمد را در هشت فرسخی سامرا، نزدیک روستای بلد به خاک سپردند. کرامات بسیاری از ایشان دیده شده است و حتی اهل سنت و اعراب بادیه‌نشین نیز به او و زیارتگاهش ارج می‌نهند؛ تا جایی که از ترس او، سوگند دروغ به او نمی‌خورند و پیوسته از اطراف و اکناف هدایا و نذورات را به مزارش می‌آورند.

جعفر بن علی النقی همان است که ادعای امامت کرد و جعفر کذاب نام گرفت و اخبار بسیاری در نکوهش او وارد شده است. محسن و عیسی دو تن دیگر از فرزندان امامند که انسان‌هایی بسیار پارسا و پرهیزکار بودند. محسن در دوران خلافت مقتدر بالله در سال ۳۰۰ ه.ق، در دمشق قیام کرد، ولی به شهادت رسید. سر او را به بغداد فرستادند و در کنار پل بغداد آویختند.<sup>۲</sup>

شمس‌الدین محمد بن علی از نوادگان اوست که او را به میرسلطان بخاری می‌شناسند و اولاد او را نیز بخاریون نامیده‌اند. او سیدی بلندمرتبه، زاهد و پرهیزگار بود که در بخارا می‌زیست. در اواخر عمر خود به روم سفر کرد و در شهر بورسا اقامت گزید و در سال ۸۳۲ یا ۸۳۳ ه.ق. از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. برای او در آن شهر آرامگاهی بنا کردند که مورد توجه مردم است و نذورات فراوانی به آنجا می‌برند.<sup>۳</sup>

## فصل دوم

### ویژگی‌های اخلاقی

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۹۰.

نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت والایی، بزرگ نمی‌نماید مگر آن‌که گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگوار است که در سرشت والا پسندیده شده است ...

هرکار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی ﷺ و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا بسان او نیست و به او نمی‌رسد و امید رسیدن به او را هم ندارد.<sup>۱</sup>

نیکو و بجاست که این قسمت از کتاب، به زیبایی‌های خُلق نیکوی او آراسته گردد:

### ۱. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی‌های برجسته‌ی امام هادی علیه السلام است. در این باره نوشته‌اند:

«همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شب‌ها را در عبادت به صبح می‌رساند بی‌آن‌که لحظه‌ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی‌شد. اندکی می‌خواستید و دوباره برمی‌خاست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و با صوتی محزون آیاتش را می‌خواند و اشک می‌ریخت که هرکس صدای مناجات او را می‌شنید، می‌گریست. گاه بر روی ریگ‌ها و خاک‌ها می‌نشست. نیمه شب‌ها را مشغول استغفار

امام هادی علیه السلام نمونه‌ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. ابن شهر آشوب در این باره می‌نویسد:

امام هادی علیه السلام خوش‌خوترین و راست‌گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش‌برخوردترین انسان‌ها را دیده بود و اگر آوازه‌اش را از دور می‌شنید، وصف کامل‌ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می‌گرفت و هرگاه اراده گفتار می‌کردی، بزرگی و بزرگواری‌اش بر تو پرده در می‌انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث‌دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل‌نواز از درخت پربرگ و بار نبوت و میوه‌ی سرسبد درخت رسالت ...<sup>۱</sup>

او در تمام زمینه‌های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زیانزد همگان بود. ابن صباغ مالکی در این راستا می‌نگارد:

فضیلت ابوالحسن، علی بن محمد الهادی علیه السلام بر زمین پرده گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی

می‌شد و شب‌ها را به شب زنده‌داری می‌گذراند.<sup>۱</sup> شبانگاه به سجده و رکوع می‌پرداخت و با صدایی محزون و غمگین می‌گفت: خداوندا، این گناه کار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی‌پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش‌هایش درگذر.<sup>۲</sup>

## ۲. ساده‌زیستی

از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاقی امام هادی علیه السلام، ساده‌زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است:

از دنیا چیزی در بساط زندگی نداشت. بنده‌ای وارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه‌ی چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک‌پوش بود و بر سجاده‌ی حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود.<sup>۳</sup>

## ۳. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ‌ترین پشتوانه‌های امامت، دانش امام است که براساس آن بشریت از کوره راه‌های نابودی رهایی می‌یابد. شخصیت علمی امام هادی علیه السلام از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهه‌های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته، نمونه‌های برجسته‌ای از جایگاه

والای علمی امام هادی علیه السلام است. او در همان کودکی مسائل پیچیده‌ی فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می‌ماندند، حل می‌کرد. گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بیش بود. دشمن ساده‌اندیش به خیال درهم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌دهد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره‌ای نمی‌بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می‌کند و سر تسلیم فرود می‌آورد.<sup>۱</sup>

با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی قرار داده بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد. دشمنان خفاش‌صفت، آن آفتاب علم و معرفت را می‌دیدند و به خیال شب پرستی، از فروزندی‌اش چشم فرو می‌بستند و گاه با شمع به جنگ آفتاب می‌رفتند و مناظره به راه می‌انداختند. با این حال، امام با صبری بی‌پایان، لحظه‌ها را به کار می‌گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می‌زدود. او در بیان پرتوافشانی چهارده خورشید تابنده‌ی علم می‌فرمود:

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد اصف [بن برخیا] بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آن‌گاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این‌ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما [خاندان وحی] هفتاد و دو حرف

۱. همان، ص ۲۵۷.

۲. اثمتنا، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۱۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۱. الفصول المهمة، ص ۲۶۷.

از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده]

که در خزانه‌ی دانش غیب او به خودش اختصاص دارد.<sup>۱</sup>

او به تمامی زبان‌های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و... آگاه بود و حتی نوشته‌اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می‌گفت.<sup>۲</sup>

اظهار نظرهای یزداد نصرانی، شاگرد بختیشوع درباره‌ی دانش امام هادی علیه السلام بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه‌ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده‌ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی علیه السلام) خواهد بود». این سخن نتیجه‌ی تنها دیدار کوتاه او با امام بود.<sup>۳</sup>

#### ۴. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم علیه السلام هرگاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی علیه السلام نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می‌داد، آینده را به وضوح می‌دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می‌دانست.

ابوالعباس احمد ابی النصر و ابو جعفر محمد بن علویه می‌گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام به نام عبدالرحمان در اصفهان می‌زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخن‌گو و باجرات بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتیم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور

داده امام هادی علیه السلام را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد علیه السلام کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی‌ها او را امام خود می‌خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان‌جا بمانم تا او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند. به چهره‌اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه‌مند شدم و از خدا خواستم که شرّ دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می‌کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگرست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاهاى تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند.

وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس و وجودم را فرا گرفت. مهار و تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این که به خانه‌ام بازگشتم. دعای امام هادی علیه السلام در حق من مستجاب شد. خدا دارایی‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم».<sup>۱</sup>

خیران اسباطی نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می‌گوید: «نزد ابوالحسن هادی علیه السلام، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستم. امام پرسید: از واثق عباسی چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰. ۳. دلائل الامامة، ص ۲۲۱.

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی‌جا، ج ۲، ص ۲۴۰.

بود و ملاقات من با او از همه پیش تر و نزدیک تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود: مردم مدینه می‌گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیش تر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند. سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن‌زیات<sup>۱</sup> (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان‌های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن‌زیات نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟ با اطمینان فرمود: شش روز پس از این که از آنجا خارج شدی»<sup>۲</sup>.

## ۵. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنش ایشان تکان دهنده بود. آموزگارش در کودکی شیفته‌ی سخنوری او شده بود. آن‌گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش

۱. او وزیر معصم و واثق بود که مخالفان را در تنوری می‌انداخت که کف آن میخ‌های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، برگردان: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۸۹.  
۲. *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۲۴؛ *كشف الغمة فی معرفة الانمه*، ج ۳، ص ۲۳۶.

چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره‌ی دشمنش را شرحه شرحه می‌کرد.

آن‌گاه که خصم برای عشرت‌طلبی خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید، چند بیت می‌خواند و آن‌چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیشش را تباه می‌سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می‌کند:

- بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگهبانی می‌کردند، ولی کوه‌های بلند هم به آنان کمکی نکرد.

- سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه‌های خویش به زیر کشیده شده و در گودال‌های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند.

- پس از آن که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج‌ها و زیورآلات و آن لباس‌های فاخرتان؟

- کجاست آن چهره‌های ناز پرورده و پرده نشین‌تان؟

- قبرهاشان به جای آنها نادر می‌دهد: بر آن چهره‌های ناز پرورده اکنون کرم‌ها می‌خزند.

- چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی‌ها، خود، خوراک کرم‌ها می‌شوند.

مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلوتلوخوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل،

سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد آن بزم برهم خورده را برچینند.<sup>۱</sup>

## ۶. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیری‌های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. محمد بن علی از زید بن علی روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت.

اندکی بعد فرستاده‌ی امام هادی علیه السلام به خانه‌ام آمد و کیسه‌ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت:

ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم.

او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد.

دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود

یافتم.<sup>۲</sup>

## ۷. احترام به اهل دانش

امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت. در تاریخ آمده است: «روزی امام در مجلسی نشسته بودند و جمعی از

۱. ابن جوزی، تذکرة الخواص، تهران، مکتبة النینوی الحدیثه، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.  
۲. الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۳.

بنی‌هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه‌ی احترام به سوییچ رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشانید و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داور می‌کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد: در مجلس جا برای دیگران باز نمایید، باز کنید. تا خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی (منزلت) مؤمنان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد»<sup>۱</sup> و نیز فرموده است: «آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟»<sup>۲</sup> خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است»<sup>۳</sup>.

۱. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۱.

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۳. احمد بن علی بن ابی‌طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶، چاپ دوم، ج ۲، ص ۳۰۹.



## ۸. بخشش

بخشندگی با خون و گوشت اهل بیت علیهم السلام آمیخته بود. آنان همواره با بخشش‌های خود، دیگران را به شگفتی و امید داشتند. گاه آن قدر می‌بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می‌آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی علیه السلام می‌گفتند:

انفاق امام هادی علیه السلام به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش‌های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه‌ها نمی‌گنجید.<sup>۱</sup>

اسحاق جلاب می‌گوید:

برای ابوالحسن علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، بخش کنم.<sup>۲</sup>

بی‌آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می‌نواخت و مورد تفقد قرار می‌داد. گوسفندانی را می‌خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می‌کرد.<sup>۳</sup> گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه‌ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می‌کرد. ابوهاشم جعفری می‌گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی علیه السلام بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابوهاشم! کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی

و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره‌بری، یا از آن قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی‌نیازتان کند؟

ای ابوهاشم! علت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده‌ام دو بیست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن».<sup>۱</sup>

## ۹. سخت‌کوشی

علی النقی علیه السلام پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. درآمدهای اسلامی همه به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چراکه حق او بود، ولی به سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره‌گیرد و نیازهای زندگی‌اش را با زحمت خود فراهم آورد. علی بن حمزه می‌گوید:

ابوالحسن علیه السلام را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند (که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌اید)؟ در پاسخ فرمود: علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان درگاه الهی است».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، بیروت، دارالصعب، ج ۳، ص ۲۱۶.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۲، ص ۳۷.

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا بر خورده‌های آنان با مردم نادان بیش‌تر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این‌گونه دروازه‌ای از رستگاری را به رویشان بگشایند.

بریحہ عباسی، گماشته‌ی دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی علیه السلام نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی بن محمد علیه السلام را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند.

در اثر سعایت‌های بریحہ، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحہ نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت‌کارانت را بکشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود». امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحہ فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش‌بندگان‌ش عرضه نخواهم کرد».

بریحہ که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌ها و موضع‌زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم!»<sup>۱</sup>

### ۱۱. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام می‌خوانیم:

هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است.<sup>۲</sup>

محمد بن حسن اشتر می‌گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی علیه السلام آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیش‌تر است و نه بزرگ‌سال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم».

۱. اثبات‌الوصیة، ص ۱۹۶.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۹، چاپ چهارم، زیارت جامعه کبیره.

ابوهاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله مند بودند، از اسب هایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابوهاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب‌هایتان پیاده نمی‌شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم.<sup>۱</sup>

## فصل سوم

### مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

جرجی زیدان در این باره می‌نویسد:

مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه شده طلا می‌داد و به قدری به ترجمه‌ی کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌کرد و از معاشرت با آنان لذت می‌برد.<sup>۱</sup>

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره‌ی عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی می‌داشتند. تعداد کتاب فروش و کاغذ فروش در بغداد فزونی می‌یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل می‌شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می‌پرداختند. این رویه همچنان در دوره‌ی عباسی رو به رشد بود و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه شد.<sup>۲</sup>

آنان لحظه‌ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود دور نمی‌کردند و با آنان شراب می‌نوشیدند. متوکل و مهدی، دانشمندان را بر تخت می‌نشاندند و امیران و وزیران را در برابر آنها ایستاده نگه می‌داشتند، به گونه‌ای که هیچ بزرگی در مقابل آنها حق نشستن نداشت.<sup>۳</sup> نزدیکی بیش از حد خلفا با ناملسمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را بر ملامی ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و آن همه صرف بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش پروری و علم دوستی نبوده است. آنان با جمع آوری کتاب‌های علمی گوناگون

دوران امامت علی النقی علیه السلام با گسترده‌ی فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی همراه بود که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود. در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون معتزله و اشاعره تشکیل و گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه‌ی این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه‌ی مسلمانان بود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت.

این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب‌های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ج ۳، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۲۳۷.